



# مطالعهٔ دین در مغرب زمین

## مونتگمری وات

نیز صلح و آزادی با یکدیگر همکاری کنند.»  
این بیانیهٔ بزرگترین گروه مسیحیان در دنیای معاصر است و بدیهی است که هرگونه اظهارات مخالف از سوی اعضای گروههای کوچک را تحت الشعاع قرار می‌دهد.  
من در مقالهٔ حاضر عمدتاً به این نکته می‌پردازم که چگونه اسلام و سایر ادیان از حدود سال ۱۸۰۰ م. تاکنون در غرب مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. من معتقدم که طی این دوران، محققان غربی در مجموع سعی داشته‌اند تصویری واقع‌گرایانه (ابژکتیو) از این ادیان ارائه کنند؛ به عبارت دیگر، این ادیان را آن گونه توصیف کنند که از دید ناظر بیطرف که از بیرون به آنها می‌نگرد، جلوه می‌کند. مسلماً در قرون گذشته در میان مسیحیان اروپا خصومت نسبت به اسلام وجود داشته است. شاید بتوان گفت که مطالعهٔ جدی اسلام در قرن دوازدهم آغاز شده است. البته در آن دوران اسلام بود که با تسخیر بخش اعظم اسپانیا قدرتی استعماری به شمار می‌رفت. علاوه بر این، مسلمانان اسپانیا از نظر فرهنگ عمومی پیشرفته‌تر از ملل اروپای غربی بودند. محققان لاتینی زبان مسیحی، زبان عربی را آموختند و در جاهایی نظیر «قولودو» به منابع اسلامی دسترسی یافتند و اطلاعات صحیح فراوانی دربارهٔ اسلام فراهم کردند. تصویر کلی آنان از اسلام به طرق مختلفی مخدوش و تحریف شده بود. آنان بر مسائلی از این دست تأکید می‌کردند که اسلام به نیروی شمشیر رواج یافته و بی‌بندوباری جنسی را تشویق می‌کند و ... مسائلی که محققان غربی اکنون می‌دانند با حقیقت تطبیق نمی‌کند. معذک این محققان لاتینی زبان مسیحی سعی داشتند به همکیشان خویش نشان دهند که دین خودشان بر دین مسلمانان برتری دارد، هر چند مسلمین از نظر فرهنگی و شاید هم از لحاظ نظامی بر آنان برتری داشتند.

این تصور تحریف شده دربارهٔ اسلام لااقل تا قرن هجدهم بر تفکر اروپایی تأثیر عظیمی داشت و با وجود تلاش پژوهشگران برای تصحیح خطاهای خود، هنوز هم در برخی محافل تأثیری ناچیز دارد. البته باید توجه داشت

در سالهای اخیر بسیاری از مسلمانان چنین پنداشته‌اند که محققان غربی که به مطالعهٔ اسلام اشتغال دارند قصدشان از این کار تخطئهٔ اسلام و کوشش در جهت تضعیف آن است. این یک اشتباه بزرگ است و مقصود عمدهٔ این رساله نیز آن است که به مسلمانان تفهیم کند محققان غربی چه منظوری از مطالعهٔ اسلام داشته‌اند.

من یقیناً می‌پذیرم که در پنجاه سال گذشته اسلام بارها مورد حمله قرار گرفته است، اما این حملات از سوی اعضای گروههای نسبتاً کوچک مسیحی صورت پذیرفته است که نه محققانی با اعتبار آکادمیک بوده‌اند و نه بخشی از جریان اصلی تفکر مسیحی. برای توجیه نکتهٔ اخیر بی‌مناسبت نیست که بخشی از «اعلامیه دربارهٔ ارتباط کلیسا با ادیان غیرمسیحی» را که با اسلام مرتبط است، نقل کنیم. اعلامیهٔ مذکور در سال ۱۹۶۵ توسط دومین شورای واتیکان انتشار یافته است:

«کلیسا، همچنان مسلمانان را که معبودشان خدای یکتا، خدی قیوم، بخشنده، قادر متعال، خالق آسمان و زمین است، خدایی که با انسان سخن گفته است، به دیده احترام می‌نگرد. اسلام با اشتیاق نسب خود را به ابراهیم می‌رساند و همان‌گونه که ابراهیم خود را تسلیم خداوند کرد، مسلمانان می‌کوشند خود را تسلیم احکام پر رمز و راز او کنند. آنان عیسی مسیح را در مقام پیامبر احترام می‌کنند و البته او را خدا نمی‌دانند؛ آنان برای مریم عذراء، مادر عیسی، احترام قائلند و گاه از روی اخلاص و ایمان او را می‌خوانند. به‌علاوه، آنان در انتظار روز حساب هستند، روزی که خداوند همهٔ انسانها را بر خواهد انگیخت و جزای اعمالشان را خواهد داد. از این رو برای زندگی برطبق موازین اخلاقی اهمیت قائلند و با اقامهٔ نماز، دادن زکات و روزه خدا را عبادت می‌کنند. اگر در طی قرون، میان مسیحیان و مسلمانان بارها خصومت و اختلاف بروز کرده است، این شورای مقدس اکنون همگان را دعوت می‌کند که گذشته را فراموش کنند، صادقانه برای تفاهم تلاش نمایند و برای حفظ و ترویج منافع کلیهٔ افراد بشر، عدالت اجتماعی، اخلاق حسنه، و

که قرنهای متمادی اهالی اروپای غربی همچنان از اسلام هراس داشتند. فتح مجدد اسپانیا توسط مسیحیان در سال ۱۴۹۲ به انجام رسید اما در آن هنگام قدرت اسلامی تازه‌ای که مرکب از ترکهای عثمانی بود بر صحنه ظاهر شده و اشغال جنوب شرقی اروپا را آغاز کرده بود. قلمرو امپراتوری عثمانی مدنی از مجارستان تا کریمه در جنوب روسیه امتداد داشت. دوبار - در سالهای ۱۵۲۹ و ۱۶۸۳ - سپاهیان عثمانی شهر وین در مرکز اروپا را محاصره کردند، اما در هیچ یک از این موارد توفیقی به دست نیاوردند. پس از شکست محاصره دوم وین بر اروپاییان مسلم شد که قدرت امپراتوری عثمانی رو به زوال نهاده و خود آنان از لحاظ نظامی به مراتب نیرومندتر شده‌اند. از آن پس، هراس عمومی از اسلام کاهش یافت و پژوهشگران اروپای غربی فرصتی یافتند تا دیدگاهی بیغرضانه‌تر اختیار کنند.

اکنون اجازه بدهید به تحولات فکری در اروپای غربی نظر بیندازیم. در قرن پانزدهم نوعی بیداری فکری آغاز شده بود که به رنسانس شهرت یافت. این تحول با احیای بخش عظیمی ادبیات یونان و روم باستان مرتبط بود و اروپاییان احساس می‌کردند وارثان و ادامه‌دهندگان آن فرهنگ یا شکوه هستند. این امر بر بسیاری از حوزه‌های حیات فکری خصوصاً ادبیات اثر نهاد. در همان زمان پیشرفتهای عظیمی در علوم طبیعی حاصل شد که نقطه اوج آن کشفیات سر ایزاک نیوتن بود. اندیشه فلسفی نیز به رهبری مردانی چون دکارت و لاک گسترش یافت. این تحولات در قرن هجدهم به ظهور نهضتی فکری موسوم به «روشنگری اروپا» (European Enlightenment) منتهی شد که احتمالاً در فرانسه و آلمان تأثیر بیشتری داشت. در قلب این نهضت گسترده ایمان به قدرت تقریباً نامحدود و توانایی بشر برای سلطه بر حوادث، نهفته بود. به موازات تحولات مذکور مخالفت با مرجعیت و سنت، و خصوصاً با مرجعیت روحانیون در فرانسه، جریان داشت. ادیان موجود، شامل فرق مختلف مسیحی، خرافی و منسوخ شمرده می‌شدند، هر چند برخی از نویسندگان «روشنگری» به نوعی دئیسم فلسفی معتقد بودند. نهضت روشنگری در آلمان کمتر از فرانسه ضد روحانی بود و به فلسفه تاریخ و کل تحول فکری بشر علاقه وافری نشان می‌داد.

لیته روشنگری صرفاً یک جریان در تفکر اروپای غربی بود. کلیساهای مسیحی حامیان زیادی را از دست ندادند و علمای دینی و سایر متفکران به کار خویش ادامه

دادند. معذک اکثر مردم تحصیلکرده سرانجام به نحوی از انحاء تحت تأثیر روشنگری واقع شدند. در بسیاری از امور دیدگاهی دنیوی‌تر، دیدگاهی که غیرمذهبی بود اما ضد مذهب نبود، رواج یافت. این امر به تدریج مفهوم تاریخ جهان را تغییر داد. پیش از این، رویدادهای ثبت شده در کتاب مقدس بخش مهمی از تاریخ جهان را تشکیل می‌داد اما اکنون اکثر مورخان توجه خود را منحصرأ به تاریخ غیردینی معطوف ساخته‌اند. در این اثناء، تنها آن عده از مورخین که با کلیساهای ارتباط نزدیکی داشتند به تاریخ مندرج در کتاب مقدس توجه می‌کردند و تاریخ مسیحیت یا «تاریخ کلیسا» به موضوعی متمایز از تاریخ عمومی مبدل گردید.

از خلال این تحول فکری، در قرن نوزدهم نظامهای جدید نقد تاریخی و نقد ادبی به ظهور رسید. در اینجا نیز بر واقعیت ابژکتیو تأکید می‌شد و این امر احتمالاً نتیجه موفقیت‌های علوم طبیعی و تمایل نسبت به تحکیم باورهای تاریخی و غیره از طریق استناد به واقعیت‌های ابژکتیو بود. روشنگری مردم را تشویق کرده بود که عقاید پذیرفته شده تاریخی را مورد تردید قرار دهند و یکی از این عقاید که پیش از نیمه قرن نوزدهم در آن چون و چرا شده، تاریخ به وجود آمدن جهان برطبق کتاب مقدس بود. سفر پیدایش دارای جدولهایی حاوی شجره نامه اعقاب حضرت آدم است که توضیح می‌دهد آنها چقدر عمر کردند و فرزندانشان در چه زمانی به دنیا آمدند. بر مبنای این ارقام و براساس تاریخ اعصار بعد، چنین محاسبه شده بود که جهان می‌بایست در سال چهار هزار و چهار قبل از میلاد به وجود آمده باشد. اما در اوایل قرن نوزدهم پیشرفتهای مهمی در علم زمین‌شناسی حاصل آمد و به تدریج بر زمین‌شناسان آشکار شد که جهان یقیناً دیر زمانی پیش از سال چهار هزار و چهار قبل از میلاد وجود داشته است. این امر روایت کتاب مقدس را در زمینه تاریخ اولیه جهان مورد تردید قرار داد.

من از آن رو به ذکر این واقعه پرداختم که پیش از سال ۱۸۵۷ واقع شد، سالی که چارلز داروین نظریه انقلابی خود را درباره تطور نوع بشر از اشکال پست‌تر حیات ارائه داد. بدیهی است که نظریه داروین به صورتی آشکارتر روایت کتاب مقدس درباره آفرینش را تکذیب می‌کرد و لذا در بدو امر اکثر مسیحیان آن را حمله‌ای علیه دین خود تلقی کردند. آنان در مخالفت با نظریه تطور انواع، از حمایت دانشمندان بسیاری که این نظریه را بیدرنگ نپذیرفته بودند برخوردار شدند. با این همه، در سال ۱۸۷۱

یک نویسنده مسیحی مدعی شد که نظریه داروین مغایر با کتاب مقدس نیست. این روزها اغلب مسیحیان این واقعیت را پذیرفته‌اند که نژاد انسان از اشکال پست‌تر حیات نشأت گرفته است و نیز معتقدند که این امر با اعتقاد به اینکه خداوند عالم را آفریده است مغایرت ندارد. در واقع فقط گروه‌های کوچکی از مسیحیان خصوصاً در آمریکا وجود دارند که نظریه تکامل را رد می‌کنند و اصرار دارند که آنچه آموزه «مکتب اصالت آفرینش» در کتاب مقدس می‌خوانند حقیقت نهایی است.

از آنجا که بسیاری از مسلمانان این مشکل را درباره نظریه تکامل حس کرده‌اند، تفصیل بیشتر این بحث بی‌مناسبت نیست. اولاً باید میان این مطلب که نوع بشر از اشکال پست‌تر حیات تطور یافته است و نظریه‌های مربوط به چگونگی وقوع تطور، تمایز قائل شد. اکنون عموم دانشمندان در خصوص نفس تکامل اتفاق نظر دارند اما درباره تئوریهای تکامل میان آنها اختلافاتی موجود است. ثانیاً آن گروه از مسیحیان که به «اصالت آفرینش» معتقدند ظاهراً خلقت جهان توسط خداوند را به مثابه نشأت گرفتن آن از او تلقی می‌کنند، به این معنی که خداوند، عالم را یک باره آفریده است. اما این تصور با آنچه در کتاب مقدس و قرآن در این زمینه آمده، مغایرت دارد. آفرینش در قرآن و کتاب مقدس فرایندی مستمر است و خداوند هر فرد انسان، هر حیوان و گیاهی را خلق می‌کند. وقتی آفرینش این‌گونه درک شود، در پذیرش این اعتقاد مشکلی وجود ندارد که خداوند بعضی نسلهای حیوانات را اندکی متفاوت با نسل قبلی آفرید تا در طول هزاران سال، انواع تازه‌ای بتوانند پدید آیند.

طی قرن نوزدهم باستان‌شناسی پیشرفت کرد و این امر به کشف اطلاعات فراوانی راجع به تمدنهای باستانی، از جمله تمدنهای مصر، آشور و بابل منجر شد. اطلاعاتی که دانشمندان درباره زمینه تاریخی عهد عتیق در اختیار داشتند صحت تصویر کتاب مقدس در خصوص شرایط زندگی در دوران بین عصر ابراهیم (حدود ۱۸۰۰ قبل از میلاد) تا بازگشت از تبعید (حدود سال ۵۰۰ قبل از میلاد) را به طور کلی تأیید می‌کرد. اینک این مسئله نیز پذیرفته شده که طرح اصلی تاریخ کتاب مقدس برای آن دوره صحیح است، اگر چه درباره یکی دو نکته جزئی می‌توان تردید کرد. برای مثال در اسناد و مدارک مصر هیچ نوع سندی دال بر خروج عبرانیان از مصر یا مصیبتی که سپاه مصریان را در دریای احمر گرفتار کرد وجود ندارد. این نکته اخیر کل روایت کتاب مقدس را بی‌اعتبار نمی‌سازد

زیرا ممکن است بخش کوچکی از سپاهیان مصری دچار این مصیبت شده باشند و خود فرعون نیز فرماندهی آن بخش را عهده‌دار نبوده باشد. اخیراً مدارکی به دست آمده حاکی از آنکه چند طایفه از طوایف دوازده‌گانه اسرائیلی هرگز در مصر نبوده‌اند و بعدها به گروه اصلی پیوسته‌اند. این نکته نیز بدان مفهوم نیست که روایت کتاب مقدس باید مردود شناخته شود بلکه نشان می‌دهد آنچه در کتاب مقدس آمده، گاه شرح خلاصه شده‌ای از حوادث است. باید توجه داشت که کتاب مقدس قصد نداشته تاریخی ایزکتیو به مفهوم امروزی آن ارائه دهد بلکه تنها نشان داده است که خداوند چگونه عبرانیان را از بردگی در مصر رها ساخته و آنگاه، حمایت خود را از آنان ادامه داده است؛ و این نکته، حتی اگر همه طوایف دوازده‌گانه در مصر اسیر و برده نبوده باشند، باز صحیح است.

وقتی نظر از مسائل تاریخی برگرفته به شیوه جدید نقد ادبی توجه می‌کنیم، به نظر می‌رسد که این شیوه نخست بعد از احیاء گرایش نسبت به نویسندگان لاتینی و یونانی در رنسانس به وجود آمد و توسعه یافت. در جریان نسخه‌برداری از متون دستنوشته توسط کاتبان، اغلاطی وارد این نسخ شده بود و محققان وقت و توان فراوانی را صرف مقایسه نسخه‌های خطی می‌کردند و می‌کوشیدند این اغلاط را کشف و تصحیح نمایند. در مورد برخی از اصول کلی اتفاق نظر حاصل شد، از قبیل آنکه «متن دشوارتر ارجح است.» توضیح اینک یک کاتب یا نسخه‌بردار بیشتر احتمال دارد که واژه‌های مأنوس را جایگزین واژه‌های نامأنوس سازد تا اینکه کلمه‌های مأنوس را به جای کلمه‌های نامأنوس قرار دهد. من در بحث از املائی صحیح نام متکلم بزرگ مسلمان «الغزالی» از این اصل بهره گرفتیم. اشتقاق این نسبت از «غزال» (ریسنده) معقولتر از اشتقاق آن از نام روستای گمنام «غزاله» است. بنابراین می‌توان چنین استدلال کرد که احتمال تغییر سهوی «غزالی» به «غزالی» بیشتر از عکس آن است.

نقد ادبی صرفاً به ارائه یک متن صحیح و سالم نمی‌پردازد بلکه می‌کوشد دریابد که نویسندگان چگونه از منابع خود استفاده می‌کردند. در قرن نوزدهم کار زیادی با این شیوه روی کتاب مقدس انجام شد. پنج کتاب اول به «اسفار موسی» شهرت دارند هر چند روشن بود که موسی نمی‌توانسته است همه این کتابها را شخصاً بنویسد، خصوصاً که در پایان کتاب پنجم روایتی در مورد مرگ موسی وجود دارد. یکی از نظریه‌های اولیه پژوهشگران این بود که در این کتابها دو منبع یا رشته سنت وجود دارد

که آنها را J و E می‌نامیدند. مبنای این تمایز عمدتاً آن بود که کدام کلمه عبری برای خدا استفاده شده بود: J برای Jehovah (یهوه) و E برای Elohim. اما نهایتاً پژوهشگران دریافته‌اند که این دسته‌بندی برای توضیح همه چیز در کتب مذکور کافی نیست و دو منبع دیگر، به نامهای P و D را به آنها اضافه کردند. D عباراتی را شامل می‌شد که نقطه نظرهای مرتبط با کتاب Deuteronomy (سفر تثبیه) را بیان می‌کرد و P شامل موادی بود که مورد توجه خاص کشیشان قرار داشت و از منبعی متعلق به آنان به دست آمده بود. پژوهشگران علاوه بر این معتقد بودند که کار در آمیختن این منابع برای اینکه کتابهایی را که اکنون در اختیار داریم به دست دهند، مطمئناً مستلزم فعالیت نویسندگان بسیاری در طول چندین قرن بوده است.

برای یافتن منابع سه انجیل اول عهد جدید، یعنی انجیل متی، مرقس و لوقا نیز پژوهش مشابهی انجام شد. این سه انجیل را «همسان» می‌خوانند زیرا روایتشان از حوادث دوران پیامبری عیسی مسیح شبیه یکدیگر است و نظم و ترتیب کم و بیش یکسانی دارند. از سوی دیگر انجیل چهارم متعلق به یوحناست که بسیاری از وقایع مذکور در سه انجیل نخست را حذف کرده است اما شامل وقایع دیگری است که در سه انجیل نخست نیامده‌اند، از جمله دیدارهای مکرر عیسی مسیح از اورشلیم در آغاز رسالت خود. برخی از نخستین پژوهشگران که در این گونه مسائل تحقیق می‌کردند این نظر را اتخاذ کردند که انجیل مرقس قدیمیترین انجیل است و دو انجیل دیگر آن را به عنوان چهارچوب کار خود مورد استفاده قرار داده‌اند. آن دو انجیل، انجیل مرقس را قدری خلاصه کردند و سپس مطالبی را از منبع دیگری که به Q شهرت یافت (از کلمه آلمانی Quelle به معنای منبع) بر آن افزودند. اما با گذشت زمان پژوهشگران مسئله منابع را با تفصیل بیشتری مطالعه کردند و معلوم شد که نظریه دو منبع، یعنی انجیل مرقس و منبع Q، بیش از حد ساده‌انگارانه است. آخرین نظریه ظاهراً این است که پیش از آنکه سه انجیل مزبور شکل فعلی خود را پیدا کنند، یک یا دو نسخه قدیمی‌تر از آنها وجود داشته است.

من در اینجا از آن جهت به طرح چنین مسائلی پرداختم که غیر مسیحیان لازم است درک کنند که شیوه‌های جدیدی که در قرن نوزدهم در زمینه نقد توسعه یافت، در وهله اول در مورد مسیحیت به کار گرفته شد و برخی از دیدگاههایی که نخست مطرح شدند به گونه‌ای بودند که مسیحیان معمولی احساس می‌کردند این

تاکنون تلاش کرده‌ام تصویری از تحول کلی اندیشه در اروپای غربی طی قرون هفدهم و هجدهم و نحوه بکارگیری تفکر جدید در مطالعه دین مسیح در قرن نوزدهم ارائه دهم. در سال ۱۸۰۰ سفر به بسیاری از نقاط جهان به مراتب آسانتر شده بود و بسیاری از مردم اروپای غربی مجذوب وجوه مختلف تمدنهای قدیمی آسیا شده بودند. ظاهراً تا حدی همین مجذوبیت و تا حدودی نیز کنجکاوی فکری محض باعث شد که برخی با دقت بیشتری به ادیان شرقی بنگرند. من تصور می‌کنم (اگر چه ممکن است اشتباه کنم) که در آغاز مطالعه این ادیان، مذاهب بودایی و هندو بیش از اسلام توجه پژوهشگران را به خود معطوف ساخت. به هر تقدیر، در طول قرن نوزدهم مطالعه ادیان با علاقه روزافزونی دنبال شد، و اکنون در قرن بیستم سخن گفتن از مطالعه تطبیقی ادیان یا پدیدارشناسی دین به عنوان یک موضوع آکادمیک مرسوم و عادی شده است. در این مطالعات تلاش می‌شود که دین به منزله جنبه‌ای از زندگی و فرهنگ بشر وصف گردد. ادیان از دید ناظر خارجی که به جایگاه آنها در حیات جوامع می‌نگرد بررسی می‌شوند و در عین حال، مسئله صدق یا کذب آنها عمداً کنار گذاشته می‌شود. این امر با تأکید بر واقعیات ایزکتیو در اندیشه قرن نوزدهم منطبق است.

حتی پیشتر، یکی دو پژوهشگر اروپایی تلاش کردند اسلام را به شیوه‌ای ایزکتیو مطالعه کنند. هادریان رلاند، استاد دانشگاه «اوترشته»، از پژوهشگران شاخصی بود که در سال ۱۷۰۵ روایتی به زبان لاتینی درباره اسلام در دو مجلد عرضه کرد. اندکی بعد، در سال ۱۷۳۴، ترجمه

انگلیسی قرآن توسط «جورج سیل» انتشار یافت. مترجم در «گفتار مقدماتی» خود بحثی مشابه اما خلاصه‌تر در خصوص اسلام عرضه داشت. ترجمه سیل در سالهای اخیر از طرف برخی از مسلمین به طرز غیر منصفانه مورد انتقاد قرار گرفته است. سیل با زبان عربی به خوبی آشنا بود. او تفاسیر متعددی از نویسندگان مسلمان را خوانده بود و به طور کلی سعی داشت از تفسیر بیضای پیروی کند. وی به هیچ وجه به اسلام حمله نکرد اما برای مخاطبینی می‌نوشت که هنوز تا حدی از اسلام هراس داشتند و با آن دشمن بودند. بنابراین، برای آرام کردن آنان گاه اشاراتی را در نوشته‌های خود می‌گنجاند که از دید مسلمانان انتقادتر از آنچه بود به نظر می‌آمد. این امکان نیز وجود دارد که مسلمین ویرایشی از ترجمه سیل را دیده باشند که بین سالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۸۶ در امریکا انتشار یافت و «ای.ام.وری»، مبلغ مسیحی، یادداشت‌هایی جنجال‌برانگیز ضمیمه آن کرده بود.

در قرن نوزدهم توجه پژوهشگران اروپای غربی نه تنها شامل دین اسلام می‌شد بلکه کل تاریخ اقوام اسلامی را نیز در بر می‌گرفت، و تاریخ رسالت محمد [ص] هم مشمول این توجه بود. درک شرایطی که پژوهشگران قرن نوزدهم در آن کار می‌کردند مستلزم بکارگیری نیروی تحلیل است. عملاً همه کتابهایی که طرف مشورت پژوهشگران واقع می‌شدند نسخ خطی بودند و این نسخ در کتابخانه‌های مختلف پراکنده بودند. امکان فتوکپی نیز وجود نداشت. یکی از نخستین تکالیف پژوهشگران آن بود که فهرستی از کتب عربی قدیمی موجود تهیه کنند.

زحمات تعداد زیادی پژوهشگر به انتشار کتاب عظیم تاریخ ادبیات عرب اثر کارل بروکلمان منتهی شد که تا سال ۱۹۴۲ به پنج جلد حجیم رسید. این مجموعه اکنون توسط محقق ترک، فؤاد سزگین، با توجه به شرایط و اطلاعات روز بررسی و تجدید نظر می‌شود. در سال ۱۹۹۱ بنیاد میراث اسلامی الفرقان به وسیله شیخ احمد زکی یمانی در لندن تأسیس شد تا کار روی وجوه مختلف این مجموعه را ادامه دهد و به خصوص حفاظت از ایمنی نسخ خطی مهم را تضمین کند.

پژوهشگران اروپایی پس از فهرست برداری از نسخ خطی و شرح محتوای آنها به ویرایش و انتشار این کتب پرداختند. آنان برای این منظور نسخه‌هایی را برگزیدند که عموماً کار اولین نویسندگان مسلمان محسوب می‌شدند. برای نمونه، دریافتند که برای درک رسالت محمد [ص] باید به سیره ابن هشام رجوع شود. این اثر در سالهای

۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ توسط «فردیناند وستن فلد» در گوتینگن ویرایش و منتشر شد. برای ویرایش این کتاب از روشهایی که پژوهشگران اروپایی برای ویرایش متون لاتینی و یونانی ابداع کرده بودند استفاده شد. متن مهم دیگری که به طبع رسید تفسیر قرآن بیضای بود که در دو جلد در سالهای ۱۸۴۶ و ۱۸۴۸ در لایپزیگ انتشار یافت. توجه به این واقعیات مهم است زیرا نشان می‌دهد که پژوهشگران اروپای غربی صادقانه تلاش می‌کردند به دانشی ابژکتیو درباره اسلام دست یابند.

همان‌گونه که علمای عصر روشنفکری پاره‌ای آراء سنتی مسیحیان اروپایی را نقد و رد می‌کردند، وقتی به بررسی تاریخ اسلام پرداختند، در خصوص برخی آراء سنتی شک کردند. از جمله این آراء که بسیاری از مورخان مسلمان بدان معتقد بودند این بود که حکومت بنی‌امیه خلافت واقعی نبود بلکه پادشاهی بود. از نخستین منابعی که در دسترس پژوهشگران اروپایی قرار داشت، از جمله آثار باقیمانده از شاعران، به‌سهولت چنین استنباط می‌شد که بنی‌امیه خود را حافظ اسلام می‌دانستند و بسیاری از رعایای آنان نیز ایشان را به همین چشم می‌نگریستند. این نکته و بسیاری نکات دیگر که مورد انتقاد پژوهشگران اروپایی واقع شد اموری فرعی و بی‌اهمیت بودند. اما برخی انتقادات، نظیر تردید آنان در اصالت بسیاری از احادیث «معتبر» احتمالاً جدیتر به نظر می‌رسند. با وجود این، عقیده شخصی من این است که محققان مسلمان نهایتاً قادر خواهند بود نشان دهند که این تردیدها به استفاده از احادیث «معتبر» به مثابه مبنایی برای شریعت لطمه نمی‌زنند.

موضع کلی من در خصوص این‌گونه امور آن است که هر چند بکارگیری شیوه نقد تاریخی در مطالب اسلامی ممکن است در پاره‌ای آراء سنتی در میان مسلمانان ایجاد شبهه کرده باشد، اما به هیچ وجه اعتقادات اصلی دین اسلام را تضعیف نکرده است. در عین حال من با کمال میل قبول می‌کنم که هر چند پژوهشگران غربی صادقانه می‌کوشیدند تصویری ابژکتیو مبتنی بر واقعیات از بسیاری از جنبه‌های دین و تاریخ اسلام عرضه کنند، ولی برای ارزشهای مثبت اسلام به مثابه یک دین اهمیت چندانی قائل نبودند. من اسلام را دینی می‌دانم که در طول قرون برای میلیونها نفر از مردم امکان زیستن یک زندگی پر معنا را در شرایطی بسیار دشوار فراهم آورده است.